

قرامطه بحرین

بطور قطع یوسف هنوز اهانت مذکور را فراموش نکرده بود و هرگز نمیتوانست آنرا نادیده بگیرد. علیرغم اشغال مقام شامخی در دربار رعیت امپراطور قسطنطنیه بودن را پیروی از خلیفه بغداد ترجیح می داد. احتمال می رود که در موضوع اخیر غلط کرده اند ولی رفتار محمد بن ابی الساج مطلب را پیش از یوسف بشوت رسانده بود زیرا حتی از زمان معتضد اطاعت از فرامین خلفا برای آل ساج فضیلتی محسوب نمی شد. وجود طرحی که از نامه ابن خلف روشن می شود برای یوسف خیلی جالب و مهم بود. اگر فرض کنیم که وی می خواست بدقت مأموریت خود را به انجام رساند در این صورت عدم فعالیتش در واسط کاملاً غیر قابل توجیه خواهد بود ولی یوسف چنان بوظیفه خود بی اعتنا بود که نخستین خبر رسیدن ابوطاهر بنزدیکی بصره و حرکت بسوی کوفه را بالشکری انبوه که آنرا حاکم بصره اطلاع داده بود از بغداد دریافت کرد. در مقابل این اتفاقات برای وی محال می نمود که از خود فعالیتی نشان ندهد و اقدامی نکند. چون خویشان را با ابوطاهر روبرو دید بعنوان فرمانده خلیفه در رأس سپاهی گران چاره ای دیگر جز متفرق ساختن این دسته از قرامطیان نداشت و چنین اندیشید که این کار با سرعت هر چه تمامتر انجام خواهد یافت و می نویسد که قبل از آغاز جنگ نامه ای بخلیفه نوشت و در آن پیروزی خود را به قرامطه خاطر نشان نمود. ممکن است که وی پیشتر مذاکرات یا روابطی با خلیفه فاطمی آغاز کرده باشد ولی

با آگاهی که از خصائص و طرز رفتار وی داریم نمی‌توانیم قبول کنیم که تعهدی در قبال خلیفه مذکور پذیرفته است. فاطمی نیز بنوبه خود تعهدات و وعده‌های مبهمی از جانب او داشته است.^۱ حتی بنظر می‌رسد که حمله ابوطاهر به کوفه جهت آزمایش صداقت و وفاداری ابن ابی‌الساج بموجب فرمانی از جانب خلیفه فاطمی صورت گرفته است زیرا اگر وی از صمیم قلب پیرو فاطمیون بود لازم می‌آمد با استفاده از فرصت مناسب به قرمطیان بپیوندد. اما غرور و افتخارات فرمانده در اینجا با این امر مخالفت می‌نمود و همچنین بنظر می‌رسد که ابوطاهر در ایمان واقعی یوسف مشکوک بود. پس از آنکه یوسف دستگیر و زندانی شد قرمط فاتح با اعزاز و احترام و نیکی از وی مواظبت نمود. اما در حین تشبثی که برای رهائش صورت گرفته بود بنظر ابوطاهر چنین رسید که یوسف خود عامل اصلی تلقین فکر این اقدام و تشبث بوده است لذا فرمان داد ویرا بقتل رسانند. ولی ما در این مورد غلو نمی‌کنیم.

ابوطاهر سال ۳۱۴ و محتملاً قسمتی از سال بعد را وقف تبدیل لِحساء بقاعه مستحکمی کرد و آنرا مؤمنیه نامید.^۲ ابن‌خلدون می‌گوید^۳ این کار بدنبال برخورد و اختلافی که بین ساکنین بحرین یعنی هجر و اعضای شورای عقدانیه پیش آمد صورت گرفت. ما از موضوع مرافعه مذکور اطلاعی نداریم ولی کاملاً واضح است که ساختن قلعه در قبال حمله احتمالی و ممکن الوقوع از جانب عراق عملی شده و ابوطاهر می‌توانست آنرا پیش‌بینی کند زیرا وی همیشه از اوضاع این ناحیه باخبر بوده است. ۷۰ شوال ۳۱۵ ابوطاهر کوفه را غافلگیر نمود و بنخزانه حکومت و آذوقه‌هایی که برای حجاج^۴ یا لشکر ابن ابی‌الساج فراهم نموده بودند دست یافت.^۵ یوسف بن ابی‌الساج هنگامی

۱- بعدها این روش را به آل‌حمدان نیز نسبت داده‌اند. رك: مقریزی، جلد ۱، ص ۳۵۲.

۲- در صفحات پیش نیز به این مطلب اشاره شده است :

۳- رك: جلد ۴، ص ۸۹.

۴- رك: حمزه اصفهانی، ص ۲۹۵.

۵- رك: همدانی، پشت ورق ۸۷؛ ابن‌الجوزی پشت ورق ۱۴۹؛ ابن‌الاثیر، جلد ۸، ص ۱۲۴.

بشروع عملیات جنگی پرداخت که از بغداد بدو فرمان رسید تا با دقت و چابکی برآم
افتد و در ۸ شوال بنزدیکی کوفه رسید. فردای آن روز شنبه ۹ شوال زرد و خوزدی رخ
داد که در آن یوسف کاملاً شکست خورد و زندانی گردید. ^۱ در این باره ابن الجوزی
خوانندگان تفصیل وقایع این نبرد را در نوشته دفرمری مطالعه کنند. ^۲ من فقط
یک مطلب قابل ملاحظه به آن می افزایم. مورخین می گویند ابوطاهر ابتدا در جنگ
شرکت نکرد و در کجاوه خود پنهان شد ^۳ و تحت نگهبانی یکدسته سواران برجسته ۲۰۰
نفری ساکت و بی حرکت بماند ^۴. چون نبرد شدت یافت و عده زیادی از قرمطیان در
اثر تیرباران زخمی ^۵ شدند کجاوه را ترک گفته سوار بر اسب شد و در رأس سواران
بر گزیده مخصوص خود بر سر دشمن بتاخت. ابن الجوزی نیز مطلب زیر را اضافه
می کند: ^۶ «یکی از راهبانی که قرمطیان بمنظور فریب ملت بدان متوسل می شدند استفاده
از کجاوه بود. پیشوای آنان پس از آنکه دسته ای از پیروان پیرامون آنرا فرا می گرفتند
در این کجاوه تنهایی نشست و از معرکه نبرد کناره گیری می کرد. آنگاه که جنگجویان
دمشق خسته می شدند با دسته مذکور بر سر آنان می تاخت و قرامطه می گفتند که فتح
و نصرت از این محل نازل می شود. منقلی پر از زغال در آن قرار می دادند و هنگام
آغاز حمله یکی از آنان داخل کجاوه می شد و زغالها را آتش می زد و سپس مقداری
آنتیمون در منقل می ریخت و انفجاری توأم با صدا بی آنکه دودی برخیزد تولید می شد.

۱- رك: وایل، جلد ۲، ص ۶۰۸ بعلم اینکه بموجب فهرستها ۸ شوال مصادف با روز
پنجشنبه می شود ۹ را به ۱۰ تغییر داده است ولی همه مورخین ۹ شوال را شنبه ذکر کرده اند، و
از جمعه ۸ و مدتها بعد از یکشنبه ۱۰ شوال نیز صحبت می کنند. لذا در تمام آنها یکروز اختلاف
بعشم می خورد.

۲- رك: Mém. sur les Sadjides، ص ۶۹-۷۱.

۳- قبه یا عماریه.

۴- رك: همدانی.

۵- بگفته ابن الجوزی ۵۰۰ نفر.

۶- ابن الجوزی می گوید که بیکانها را با زهر آب داده بودند.

۷- رك: روی ورق ۱۵۹.

برای این کار لحظه‌ای را که امیر می‌گفت: «پیروزی و نصرت فرودمی آید» انتخاب می‌کردند. آنگاه بی‌آنکه با مقاومتی مواجه شوند حمله می‌نمودند. در صفحات بعد از این موضوع صحبت خواهیم کرد و در اینجا فقط بذکر این مطلب اکتفا می‌کنم: قرامطه به اعتقاد و اطمینان اینک که از هدفی مقدس دفاع می‌کردند با شور و هیجان و با همان شہامت و بیباکی مسلمانان صدر اسلام در مقابل سپاهیان ایران و بیزانس و یا خوارج در برابر لشکریان امویان نبرد می‌کردند و در شکست دادن دشمنان ده‌بار قوی‌تر و جلوتر از جنگاوران مذکور بودند. روزی از یکی از قرامطیان پرسیدند: «بچه علت شما علیرغم افراد معدود خود پیوسته پیروز می‌شوید؟» وی در پاسخ اظهار داشت: «ما ایمان داریم که باید آرامش و رهائی خود را در مقاومت جستجو کنیم در حالیکه شما فرار را بر قرار ترجیح می‌دهید.»

پس از انتشار خبر هزیمت و وحشت و اضطراب شهر بغداد را فرا گرفت. خلیفه و بسیاری از اهالی ب فکر نجات خود افتادند و تمام دستجات منتظر خدمت موجود بجلو دشمن که به تبار مسلط شده بود و می‌خواست از فرات گذشته به بغداد بتازد شتافتند. فوراً پلی را که روی کانال زبار^۱ یا کانال عقر قوف^۲ بسته بودند و پل جدید موسوم بود^۳ ویران نمودند. در نتیجه این مدافعه مانعی در مقابل دشمن ایجاد کردند و وی نتوانست بسوی بغداد پیشروی کند. این چنین است اخبار ناچیزی که از تواریخ در این مورد بدست می‌آید.

منطقی است که گفتار اکثر مورخین را در باره تعداد افراد ابوطاهر (۷۰۰ سوار

۱- رڪ: عرب، پشت ورق ۱۴۸.

۲- رڪ: كتاب العميون، نسخه برلن. روی ورق ۱۱۸. چون این کانال در نزدیکی عقر قوف قرار داشت لذا آنرا بدین نام می‌خواندند. بنظر می‌رسد که آن یکی از کانالهایی است که نهر عیسی و دجیل (در دو یا بگفته برخی در چهار فرسنگی مغرب بغداد) را بهم می‌پیوندند رڪ: همدانی، یا قوت تحت کلمه عقر قوف یا تل عقر قوف.

۳- رڪ: همدانی، روی ورق ۳۸، ابن الاثیر، جلد ۸، ص ۱۲۵؛ یا قوت: حمزه التوراده قید کرده است.

و ۸۰۰ پیاده)^۱ قبول کنیم ولی مطلبی که تاریخ‌نویسان از آن سخنی بمیان نیاورده‌اند و بنظر من کاملاً مسلم و قطعی می‌باشد وجود عده‌ای خائن در بین لشکریان خلیفه‌است و بدون شك قرامطیان جنگاوران بیباک و دلاور و برگزیده بودند و از فاصله دور نام آنان وحشت و اضطراب ایجاد کرده بود. همه‌می‌دانستند که چندین بار بردشمن که از لحاظ تعداد سپاهیان بر آنان برتری داشت فائق آمده بودند و حتی بفکر مسلمانان مقدس و حقیقی می‌رسید که اراده خداوند و قضا و قدر ملت اسلام را در معرض حملات آنان قرار داده است^۲. باز مسأله دیگر غیر قابل توجیه این است که فرماندهان خلیفه با داشتن بیش از ۴۰۰۰۰ مرد تحت فرمان در مقابل مشتی قرامطه چاره‌ای جز تخریب پل که آنانرا از ابوطاهر و سوارانش جدا می‌نمود ندیدند.

البته مونس و نصر حاجب و آل حمدان تا آنجدهم جیون نبودند که بچنین اقدامی متشبث شوند^۳ و عده‌ای نیز به آزادی و رهائی فوری ابن حمدان از طرف قرامطه که هنوز سه سال از آن نمی‌گذشت در این مورد اشاره می‌کنند و همچنین بر روابط دوستانه‌ای که بین آل حمدان و قرامطه وجود داشت (من در صفحات بعد این روابط را متذکر خواهم شد.) باستناد این مطالب کاملاً صادق است که بگوئیم دو پیشوا بازیگری در این نمایش مسخره آور بوده‌اند. از سوی دیگر وجود عمال زیاد ابوطاهر در سپاه خلیفه بتحقیق پیوسته است^۴.

بهر حال ابوطاهر با بدست آوردن غنیمتی هنگفت و ایجاد وحشت و اضطراب بهدفش رسیده بود. قبل از این وقایع در بغداد انتظار می‌کشیدند که سپاهیان خلیفه

۱- ركه: همدانی پشت ورق ۳۸؛ ابن الاثیر، ص ۱۲۷ بعد. قس دفرمری، ص ۷۵.

۲- خذلان من الله لاهر یومئذ، ابوالمحاسن، جلد ۲، ص ۴۴۶.

۳- ركه: همدانی، روی ورق ۳۸؛ ابن الجوزی، پشت ورق ۱۵۰؛ ابوالمحاسن، جلد ۲،

ص ۲۲۹؛ وایل، جلد ۲، ص ۶۰۹ پاورقی ۳.

۴- ركه: همدانی، روی ورق ۳۹؛ ابن الجوزی، پشت ورق ۱۵۰؛ ابن الاثیر، جلد ۸،

ص ۱۲۷.

با پیروزی و نصرت وارد هجر خواهند شد در حالیکه بعوض آن خود پایتخت خلافت اسلامی در معرض تهدید قرار گرفته بود و برای ابوطاهر زمینه برای گفتن هجویه زیر مساعد بشود^۱.

قولوا لمونسکم بالراح کن آنسا واستتبع الراح سرنایا و مزمارا
وقد تمثلت عن شوق تقاذف بی بیتا من الشعر للماضین قدسارا
نزورکم لانواخذکم بجفوتکم ان الکریم اذالم یستزر زارا
ولا نکون کانتهم فی تخلفکم من عالج الشوق لم یستبعد الدارا
(در بیت اول منظور از مونس فرمانده کل قوای خلیفه است)

ابوطاهر بدون نگرانی و واهمه پیشت فرات عقب نشینی کرد و همین سال و سال بعد به ادامه عملیات جنگی خود در کناره رودخانه پرداخت. چندین شهر را تاراج و بقبائل عرب بین النهرین مالیاتهایی در قبال شناختن فرمانروائیش بزور تحمیل کرد. پس از آنکه اقداماتش برای گرفتن رقه بیحاصل ماند و خود را در معرض تهدید سپاهیان خلیفه مشاهده نمود باغیتمتی هنگفت به بحرین باز گشت. تاخت و تاز دلیرانه ابوطاهر وضعف و سستی دستگاه خلافت رشادت و شجاعت قرامطه عراق را برانگیخت و پس از مراجعت ابوطاهر^۲ خود را برای جرأت اظهار وجود کاملاً متشکل یافتند. عرب^۳ قرامطیان عراق را نفلیه و دوساسی^۴ نقلیه خوانده است ولی هیچ موضوعی اختلاف آنانرا با سایر قرامطه نشان نمی دهد.

باید متذکر شد که یکی از سران آنان پسر خواهر عبدان^۵ بود و این مطلب نشان می دهد که ترک طرفداری و خیانت عبدان جنبه کاملاً شخصی داشته است. این

۱- متن آنرا در تکمله مطالعه کنید. [ما عین متن را در اینجا نقل می کنیم. مترجم]

۲- رڪ: ابن الاثیر، جلد ۸، ص ۱۳۶، بعد؛ ابن خلدون، جلد ۴، ص ۳۷۸.

۳- رڪ: پشت ورق ۱۵۵.

۴- رڪ: Introd. ص ۲۱۰.

۵- رڪ: عرب؛ و قبلاً نیز از این موضوع صحبت کرده ایم.

این قُرْمِطیان بطور علنی اقرار می نمودند که عیبِ دالله مهدی را پیشوای خود می دانند. سرانجام سپاهیان خلیفه بسهولت توانستند از این تاخت و تازدهقانان جلو گیری کنند. ابوطاهر در مدت فترت جنگ برای اجرای یک طرح ویا بهتر بگوئیم (فرمان عیب دالله^۱) تدارکات لازم را می دید. این نقشه ارکان اسلام را متزلزل می نمود و مسلمانان پس از گذشت چندین قرن ناگزیر بودند باهول وهراس و تنفر و انزجار از آن یاد کنند. هدف آنان ربودن حجر الاسود از مکه و مستقر ساختن آن در لِحساء بود.

بقول برخی حجر الاسود سنگی آسمانی و بنظر بعضی دیگر از سنگهای آتشفشانی بود^۲ و از ازمنه خیلی کهن مرکز و هسته مراسم مذهبی عرب را تشکیل می داد. مراسم مذکور بقایائی از بت پرستی و تفوق آن بر اصنام دیگر بمناسبت اصل اختصاصی و سیمای خارجیش بود.

بورمهات می گوید: بنظر وی سنگ توده ای از مواد سنگهای آتشفشانی می باشد که قسمت زیادی از آنها کناره خارجی آنرا برنگ سفید یا مایل بزردی تشکیل داده و قسمت مرکزی آن برنگ قهوه ای تیره است. بورتن نیز نقل می کند که سطح آنرا قشری سیاه رنگ از ماده سخت و سفید با جلای فلزی پوشانده و بمرور زمان سائیده و صیقلی شده چنانکه بشکل و رنگ قیر درآمده است.

بگفته احادیث رنگ سنگ در آغاز سپید بوده است و محمد بن نافع الخزاعی که بسال ۳۳۹ هنگام نصب مجدد آن حضور داشت و بدقت مشاهده نموده است میگوید رنگ سیاه فقط در قسمت خارج آن دیده^۳ می شد و بقیه رنگی روشن داشت^۴. بموجب

۱- رك: دفرمری، Mmé. d'hist. orient، ص ۲۲-۱۷.

۲- رك: بورتن، جلد ۲، صفحات ۱۵۴ و ۱۹۳، Dozy. Islamisme، ص ۵ (ترجمه M. Chauvin، ص ۸ بعد)؛ وستفالد، Geschichte der Stadt Medina، ص ۲۵. فس: ازرقی تاریخ مکه جلد اول، ص ۲۲۹.

۳- رأسه.

۴- رك: ابوالمحاسن، جلد ۲، ص ۳۳۱؛ تاریخ مکه، جلد ۳، ص ۱۶۶.

يك داستان عامیانه تغییر رنگ بعثت بر خورد گناهکاران با آن رخ داده است .
 مسلماً بوسه‌ها و دست‌زدنهای بیشمار مانع سفیدماندن رنگ سنگ شده است .
 لیکن احادیث کهن عرب و بخصوص روایت ازرقی^۱ توجیهی دیگر و کاملاً مغایر در
 این مورد دارند که معلوم دو سیاح اروپائی نشده است . بنا بگفته ازرقی رنگ سیاه
 اثری است از حریرههای متعدد کعبه بخصوص حریقی که در زمان عبداللّه بن زبیر بسال ۶۴
 رخ داد . حریق مذکور آثار شوم دیگری نیز در موسم مقدس داشت که در صفحات
 بعدی آنها را متذکر خواهم شد .

مراسم مذهبی مربوط باین سنگ چنان در بین معاصرین پیغمبر اسلام و از نظر
 خودش بپوته فراموشی افتاده بود که وی ناگزیر به ادامه و احیای آن شد و از وجوه
 اختصاصی دین اسلام شمرد . به استناد روایات محمد، قبل از بعثت هنگام تعمیر کعبه در
 اثر تصادف سنگ را بدستهای خود در جایش مستقر نمود . اگر نظر سیرنگ را که می گوید
 تمام این گفته‌ها داستانی بیش نیست پذیریم باز می بینیم که مراسم مذهبی مربوط
 بسنگ ریشه خیلی قدیمی داشته و تا چه حد بطور عمیق در آئین اسلام نفوذ کرده است .
 در کتاب ازرقی^۲ می خوانیم که مسلمانان با ایمان و مقدس در باره آن چنین می اندیشیدند:
 «حجر الاسود دست راست خدا در روی زمین است و آنرا بسان مردی که با برادرش
 دست می دهد بسوی بندگان^۳ خود دراز می کند . کسی که نتوانسته در دوران زندگانش
 احترام رسول خدا را بجای آورد او را ثنا گوید با کشیدن دست روی این سنگ رکن

۱- رك: تاريخ مکه، جلد ۱، صفحات ۳۲ و ۱۳۷ و ۱۵۳؛ قس: صفحات ۲۲۷ و ۲۳۲

و ۲۳۳ .

۲- رك: Das Leben und die Lehre des Mohammed، جلد ۱، صفحه ۱۵۳
 بعد . اگر داستانی که وی نقل می کند عیناً مشابه روایت اصیل باشد در اینصورت گفتارش
 کاملاً درست بنظر می رسد . رك: ازرقی (تاریخ مکه، جلد اول) ص ۲۸ بعد ، ۱۰۶ و ۱۰۹ و
 ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۲۴۴ .

۳- رك: ص ۲۴۵-۲۲۷ .

۴- عبادة .

مثل این است که خدا و فرستاده او را درود می‌فرستد. در روز قیامت دو چشم برای دیدن و زبانی برای سخن گفتن خواهد داشت تا بنفع کسانی که از صمیم قلب و با خلوص نیت بوسه بر آن زده‌اند شهادت دهد. در آغاز جنبه شفا نیز بدین سنگ می‌دادند لیکن بمرور زمان همچنانکه سپیدی اولیه خود را از دست داده در نتیجه برخورد با دستهای گناهکار و پلید این خاصیت نیز در آن از بین رفته است.

اسلام در این مورد از افراد دوره جاهلیت که می‌دانستند يك سنگ نمی‌تواند نفع ضرری داشته باشد پا فراتر نهاده است^۱. گفتار عمر هنگام ادای مراسم حج در این مورد خیلی جالب است:

«والله انى لاعلم انك حجر لا تضر ولا تنفع ولولا انى رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك».

می‌بینیم که ضربه‌ای شدیدتر از ربودن حجر الاسود برای اسلام نبوده است. عده‌ای از نویسندگان اسلامی^۲ مدعی هستند که هدف قرامطه تبدیل لِحساء به مکه بود تا مراسم حج در آنجا صورت گیرد زیرا حجر الاسود بود که مردم را از اکتاف جهان بسوی خود می‌کشاند. لیکن این عقیده اشتباه می‌باشد و مسلم است که نقشه اساسی عبیدالله و ابوظاهر از بین بردن احترام مکه و تخریب شئون اماکن مقدس و ربودن چیزهایی بود که موضوع اصلی مراسم مذهبی را تشکیل می‌داد و بدین نحو می‌خواستند مجموعه بنای دین اسلام را ویران کنند.

از سوی دیگر بقول بعضی از نویسندگان اجرای مراسم مربوط بسنگ در

۱- سپرنکر، ص ۲۵۳.

۲- رك: ازرقی، ص ۲۲۸. با وجود اینکه سنت بوسیدن حجر الاسود بقبل از اسلام مربوط می‌شود باز تاریخ آن نسبتاً جدید است. رك: بلاذری، انساب الاشراف ص ۲۳۰.

۳- قطب‌الدین (تاریخ مکه، جلد ۳) ص ۱۶۲ و ۱۶۵، ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۲۲۹، ابوالمحاسن، جلد ۲، ص ۲۳۲؛ ابن الجوزی، روی ورق ۱۵۴.

نظر قرامطیان نوعی بت پرستی محسوب می شد^۱ لذا بجای آوردن تشریفات مذکور برای آنان مجال می نمود. همان مورخین می گویند که ابوظاهر بسال ۳۱۶ درلحساء بجای خانه کعبه دارالهجره را ساخته بود، همین مطلب خود اساس اشتباه را نشان میدهد. کلمه دارالهجره (دارالغزله یا دارالامان) اصطلاحی بود که قرامطه بمقر داعی اطلاق می نمودند. وما امروز آنرا دارالحکومه می گوئیم. حمدان قرمط نظیر این خانه را در ناحیه کوفه^۲، ابن حوشب در یمن^۳، ابو عبدالله در اقیان^۴ و ابوسعید در لحساء^۵ بنا کردند و در ۳۱۶ قرامطیان عراق یکی از این خانهها را در موفقیه در حوالی بصره ساختند^۶. مسلماً انتساب بنای خانه اخیر به ابوظاهر دز اثر اشتباه مورخین صورت گرفته است. این مورخین که از هدف بنای این ساختمان بی اطلاع بودند و همچنین نمیتوانستند باور کنند که حجر الاسود درلحساء ارزش خود را از دست خواهد داد لذا بنای مذکور را معبدی تصور می کردند (تقلیدی از کعبه) که یک شیئی مقدس را در خود جای داده است. غارت و هتک حرمت مکه و کندن حجر الاسود حوادث خیلی مهم دیگری نیز در برداشت و بدینجهت جای آنست که در ضمن بیان مطلب به آنها اشاره شود.

در آغاز ماه آخر سال ۳۱۷ (ژانویه ۹۳۰)^۷ کاروان بزرگ سالانه سلامت و بدون مواجهه با خطر تحت ریاست منصور دیلمی بشهر مقدس رسیده بود و فاصله خیلی کمی از شروع اجرای مراسم در ۸ همین ماه (یوم الترویج) و یا بقول

۱- رك: قس؛ دوساسی، مقدمه، ص ۳۹۳. درصفحات قبل نیز به این مطلب اشاره شده است (قرامطه بحرین).

۲- بصفحات قبل رجوع کنید (قرامطه بحرین).

۳- رك: دوساسی، مقدمه، ص ۴۴۹.

۴- رك: دوسلان، Hist. des Berbères، جلد ۲، ص ۵۱۴.

۵- رك: ناصر خسرو، ص ۲۲۷.

۶- رك: ابن الاثیر، جلد ۸، ص ۱۳۶؛ ابن خلدون، جلد ۳، ص ۳۷۸.

۷- تنها عرب این وقایع را به ۳۱۶ نسبت می دهد؛ برعکس بیرونی درصفحه ۲۱۲

سال ۳۱۸ قید کرده است.

حمزه^۱ و بکری^۲ روز قبل ناگهان آوازه پیشروی ابوطاهر در رأس قرمطیان شایع شد. لشکر نیرومندی از ۶۰۰ سوار و ۹۰۰ پیاده تشکیل می‌شد.^۳

ابن محلب^۴ امیر مکه با بسیاری از متعینان سرعت بجلو آنان شتافت و تلاش کرد که ابوطاهر را با پول رام کند لیکن وی هر گونه پیشنهادی را رد کرد. پیشوای قرمطیان پس از پایان نبردی که در آن اکثر مدافعین کشته شدند قدم بشهر گذاشت و یگراست بسوی کعبه رفت. فاجعه‌ای که بدنبال این کار بوقوع پیوست بقدری هولناک است که نمی‌توان بتوضیح وتفصیل آن پرداخت. ترس و وحشت تمام حجاج را فرا گرفت و آنانرا فلج نمود. فقهای زاهد و پارسا و شیوخ معظم و محترم درحالیکه استار کعبه را با دست گرفته بودند می‌گریستند و دعا می‌خواندند، زنان بهر جا می‌دویدند و از فرط اضطراب ناله و فریاد می‌کردند، در میان آنان لشکریان وحشی و بیرحم ابوطاهر قتل‌عام و همه را زیر پای خود نابود می‌کردند. قرمطیان قطع نظر از شقاوت و بیرحمی قربانیان خود را با فریاد مخاطب ساخته از روی تمسخر واستهزا چنین می‌گفتند:

«یا حمیرالستم قلتم فی هذا البیت من دخله کان آمنا و کیف یکون آمنا؟»^۵.

- ۱- رك: ص، ۲۰۹. کاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۲- رك: نسخه شفر، ص ۳۵۶؛ در نقل این وقایع در تاریخ مکه، جلد ۲، ص ۲۴۱ کلمه سبع را اشتهاً لتسع ضبط شده است.
- ۳- رك: کتاب‌العیون، نسخه برلن، روی ورق ۱۲۴.
- ۴- طرز نوشتن و خواندن این کلامه روشن نیست. ذهبی، ابوالمحاسن و قطب‌الدین ابن‌محارب و ابن‌الانیر (متن تورنبرگ) و ابوالفدا محاب ضبط کرده‌اند. فاسی در روایت خود (تاریخ مکه، جلد ۲، ص ۲۰۴ و ابن‌خلدون جلد ۳، ص ۳۷۹) مخلب خوانده. در کتاب‌العیون مجلب قید شده است، محمد بن اسمعیل المعروف بابن‌مجلب. باستناد گفته مسیحی (تاریخ مکه) چون این شخص در ۳۲۱ هنوز در قید حیات بوده نمی‌توان اقوال صریح (ذهبی، ابوالمحاسن، قطب‌الدین در تاریخ مکه، جلد ۲، ص ۱۶۳ و ابن‌خلکان، ترجمه دوسلان، جلد ۱، ص ۴۲۸) و یاضمنی (ابن‌الانیر، فقتلهم اجمعین) مورخین را که می‌گویند امیر درحین غارت مکه بقتل رسید قبول کرد.
- ۵- رك: تاریخ مکه (جلد ۳، ص ۱۶۳)؛ ابن‌الجوزی، نسخه شفر روی ورق ۱۵۸. کسی که این داستان را به ابن‌الجوزی روایت کرده می‌گوید که من در جواب وی چنین گفتم: «ان الله عز وجل لم یرد ان من دخله کان آمنا انما اراد من دخله فآمنوه».

ابن الجزّار^۱ از قول شخص معتمدی چنین روایت می کند :

«یکی از پیروان قرامطه سواد براسب وارد مسجد مقدس شد. من زخم‌دار در میان مردگان تا وقتی که اسب پاهای خود را بر روی بدن من نهاد ساکت و بیحرکت بحال دراز کش مانده بودم. آنگاه پنداشتم که می‌میرم. قرمطی بمن نزدیک شد و گفت: «سوره فیل (سوره ۱۱۵) را خوانده‌ای؟» گفتم آری. وی جواب داد: پس دستۀ طیور کجاست؟ من در پاسخ گفتم: آنجا که خدا خواسته است. او چنین اظهار نمود: شما خرائی بیش نیستید، سنگها را پرستش می‌کنید، بدور آنها طواف می‌کنید و دعا می‌خوانید، می‌بوسید و به افتخار آنها رقص می‌کنید. اگر پیشوایان شما که این دیوانگی‌ها را تعلیم می‌دهند درک نمی‌کنند این شمشیرها بهتر می‌توانند به این حماقت‌ها پایان دهند.» سرانجام مرا معلوم شد که آنان زندیق و از بقایای طغاتی هستند که پس از مرگ پیغمبر خروج کرده بودند.

مدت هشت روز (شش^۲ یا یازده^۳ بقول برخی) قرمطیان شهری را که نکبت آنرا فرا گرفته بود در معرض شقاوت و وحشیت مرسوم و معمول خود قرار دادند. همه چیز را بباد غارت سپردند، کمترین مقاومتی را با شمشیر پاسخ گفتند، عده زیادی مرد و زنرا دستگیر و بین فاتحین تقسیم کردند و برای اینکه بدبختی و نکبت را به آخرین حد برسانند حجرالاسود و اشیای گرانبهای زیاد کعبه را ربودند. تنها سنگی که مقام ابراهیم خوانده می‌شود و یادگاری دیگر از دوران بت پرستی است و بموجب

۱- رڪ: كتاب العيون، پشت ورق ۱۲۴؛ ابن الجزار در ۳۹۵ وفات کرده است.

۲- بموجب كتاب العيون این مطلب درست است زیرا ابوطاهر روز ۱۵ (يوم النصف) حرکت کرد و قطعاً روز چهاردهم را در مکه بسر برد. بکری به استناد روایت يك شاهد عینی می‌نویسد که حجرالاسود روز ۱۴ ذی الحجة بفرمان پیشوای قرامطه بدست جعفر بن ابی‌علاج که مردی معمار بود کتفه شد. قس: تاریخ مکه، جلد ۳، ص ۱۶۳ و بیان. فاسی بعلمت اینکه در متن بکری بملظ عدد ۷ را ۹ خوانده شش روز ضبط کرده است. (رڪ: صفحه ۸، پاورقی ۹ قرامطه بحرین)

۳- رڪ: تاریخ مکه، جلد ۲، ص ۲۴۱.

۴- رڪ: همان کتاب، جلد ۳، ص ۱۶۴؛ حمزه، صفحه ۲۱۰.

اخبار هنوز اثر پای ابراهیم^۱ بر روی آن مشاهده می‌شود از نظر هتک حرمت کنندگان پوشیده ماند زیرا مردم مکه آنرا در جای امنی پنهان کرده بودند. مروارید مشهور (یتیمه یا عدیم المثل) که بقول مکی‌ها ۱۴ مثقال وزن داشت، گوشواره‌های مریم، شاخ قوچ ابراهیم، عصای موسی (این دو پوشش زرین داشتند و بگوهرهای گرانبها مرصع بودند) و بالاخره تعداد زیادی اشیاء قیمتی که هر گز مستردنشد بغارت رفت.^۲ مینویسند که ۱۹۰۰^۳ یا بقول برخی دیگر ۱۷۰۰^۴ تن فقط در خانه خدا قتل‌عام شد و ۳۰۰۰^۵ دیگر نیز بهلاکت رسید و بگفتهٔ امرانی^۶ در بغداد شایع شد که ۷۰۰۰۰ مسلمان در حرم بقتل رسیده‌اند. بدیهی است که بدون انتقاد نمی‌توان این اعداد را باور کرد حتی مؤلف کتاب العیون می‌نویسد که این تعداد حدسیاتی بیش نبوده‌است.^۷ در مقابل می‌بینیم که روایات شمارهٔ افراد ابوطاهر را به ۷۰۰ نفر تقلیل داده‌است.^۸

اصولا خاطرۀ فاجعه‌ای که ابوطاهر ببار آورد بقدری برای مسلمانان زاهد و پارسا با ترس و وحشت توأم بود که بعدها هر حادثهٔ کوچک و بی‌اهمیت در نظر آنان واقعه‌ای خطیر جلوه می‌نمود و بعلت همین حادثهٔ استثنائی است که برخی از مؤلفین سال مرگ ابوطاهر را ۳۱۷ ضبط کرده‌اند.

بقیه دارد

۱- در این سنگ چند کتیبه هست که فقیه‌ی در نسخهٔ لیدن ۴۶۳ پشت ورق ۳۳۵ یکی از آنها را متذکر شده‌است. **دوزی** نسخه بدلی از آن در *Israélites à la Mecque* ضبط کرده و در صفحهٔ ۱۷۲ همین کتاب بتفسیر آن پرداخته‌است.

۲- رك: عرب، پشت ورق ۱۵۵.

۳- رك: تاریخ مکه، جلد ۲، ص ۲۱۴.

۴- رك: همان منبع، جلد ۳، ص ۱۶۲؛ حمزه در صفحهٔ ۲۰۹ بنعشر ۳۰۰۰ نفر در اطراف

کعبه اشاره می‌کند.

۵- رك: همدانی، پشت ورق ۴۳ مجموع کشتگان را ۱۰۰۰۰ قید کرده‌است.

۶- رك: کتاب الانباء نسخهٔ لیدن، ص ۱۵۵.

۷- **وكل ذلك ظن وحسبان اذكان لا يضبط كثرة.**

۸- رك: بکری، نسخهٔ شفر؛ تاریخ مکه، جلد ۲، ص ۲۴۱.